



نغمه بخشی
یادداشت مهمان

یکی سنجاق ابرها را باز کند

فعالیت تمام سامانه‌های بارشی شدید شده. این را می‌توانم از تیر کشیدن استخوان بینی ام بفهمم، وقتی از پس تصویری که دیده‌ام، قلبم فشرده می‌شود، صدای تپش‌هایش را می‌توانم از توی گوش‌هایم بشنوم، محکم و پی‌درپی. چیزی در گلویم هر لحظه بزرگ‌تر می‌شود و پیام بارش باران به مغزم ارسال می‌شود، حتی قبل از این که هشدارها شروع شوند و مسئولان بگویند در مقابل سیلی که قرار است از راه برسد، باید چه کرد؟ این خصلت بهار است؟ باران‌های جنون‌آمیز، دیوانه‌کننده و غیرقابل پیش‌بینی. چه عیبی دارد همه چیز را ببندازیم گردن بهار؟ بهش بگوییم: باهار جان! تو



سلیمان نفاذت یزدی
یادداشت دبیر

در جست و جوی ولوم ضبط زابلی

واهمه دارم از اینکه بگویم ۱۸ سال پیش بود، تابستان سال ۸۰ که با یک حساب و کتاب ساده می‌شود ۱۸ سال پیش. آن سال‌ها در کوچه «عباسقلی خان» مشهد یکی از موارد مهم رونق اقتصادی، خرید و فروش ضبط‌های زابلی بود، ضبط‌هایی که اگر در امعا و احشای بیشترشان جست‌وجو می‌کردی می‌توانستی «made in Japan» حک شده میان کابل‌ها و آی‌سی‌های رنگارنگ را ببینی و دلت قرص شود. اما صفت زابلی از آن جایی چسبیده بود روی این ضبط‌های نسبتاً گول‌پیکر که از آن طرف مرز قاجاق می‌شد این طرف و انگار از مسیر زابل و زاهدان می‌رسید کوچه «عباسقلی خان» و روی هم در اتاق‌های خانه‌ای قدیمی یا مغازه‌ها تلنبار می‌شد. آن روزها اوج ظهور و شکوفایی سی‌دی بود، دیگر کم‌کم پادشاهی نوار کاست داشت به زوال نزدیک می‌شد. ضبط‌های زابلی معمولاً چند طبقه بودند، مثلاً دو بخش کاست طبقه پایین، بعد جای تنظیمات صوتی، طبقه دیگر جای رقص نور و صفحه‌ای که رویش درج می‌شد: «no disc» و طبقه بعد هم بخش سی‌دی بود؛ خلاصه هیکل شکوهمندی داشتند که می‌شد شیشه‌های خانه را با صدای بلندشان لرزاند و بعد هم گفت: «لامسب این

دلیل همه این باریدن‌هایی، مجاله‌شدن توی کاناپه و زار زدن، خیره‌شدن به آن سوسی پنجره و تماشای خیسی کوچه و دیدن عابریایی که کاپشن و کتشان پُر از خال خالی جای باران است و در حال فرار به سوی خانه‌هایشان هستند. اما مگر می‌شود؟ باهار جان! در تو خصلتی هست که شاید خودت هم ازش بی‌خبر باشی. یک جور رقیق شدن، شفاف شدن، مثل پارچه‌ای حریر، مثل غشایی نازک. ببین ما را، آن سویمان پیدا است. دیگر چیزی نمی‌تواند درونمان ته‌نشین شود. هر اندوهی که از راه برسد، به جای ته‌نشین شدن و ماسیدن در رگ‌های احساس و عاطفه‌مان، خیلی زود آب می‌شود و از چشم‌هایمان بیرون می‌ریزد.

سامانه‌های بارشی از راه رسیدند و یکی پس از دیگری روی سرمان باریدند و بارششان هنوز ادامه داشت، حتی وقتی تمام آدم‌هایی که باوری به چتر ندارند، عجولانه و پرشتاب از دست‌فروش‌ها چتر خریدند. چترها دیگر کافی نبود. نه چتر و نه هیچ سقفی که آن قدر محکم باشد تا بتوانی اطمینان پیدا کنی در مقابل این بارش‌ها دوام می‌آورد. دستمال‌های چروک شده از اشک و آب را از روی میز جمع می‌کنم و از خودم می‌پرسم چه‌ام شده؟ مدت‌ها بود که دیگر «اشک دم مشک نبود». می‌توانستم با فشار پلک‌هایم و مشت کردن دست‌ها و چند نفس عمیق، بغضی را که داشت بزرگ می‌شد برگردانم سر جایش. ولی حالا تا چشمم به جای خالی کسی می‌افتد و یا حالت راه رفتن غریبه‌ای، شبیه‌اشنای من است و یا تصویری که جلویم سبز شده، رگه‌های گنگی دارد از

ژاپنیا چی می‌سازن! این غول‌ها همیشه پر بودند از رمز و راز و دکمه‌های تازه برای کشف، برای فهمیدن حالت باس یا مثلاً اضافه کردن تیس تیس به صدا و... یک باریکی از این غول‌های زابلی مهمان اتاق مشترک من و برادر بزرگ‌ترم شده بود. هر چه تلاش می‌کردیم نمی‌توانستیم صدای ضبط را به آن حدی برسانیم که فروشنده در «عباسقلی خان» رسانده بود. خلاصه ماتم گرفته بودیم و به این نتیجه رسیده بودیم که با حيله‌ای سرمان کلاه رفته است. کم‌کم آن غول زابلی از چشمان افتاد. شوقی نداشتیم، حتی چندتایی سی‌دی شرکتی گروه «آریان» خرجش کردیم که شاید کیفیت صدا به همان روز برگردد اما نشد که نشد. تا اینکه یک روز اتفاقی دستمان خورد به ولوم ضبط. ولوم حدود یک سانت بیرون پرید و صدا دوباره برید و واقعا شگفت‌انگیز بود. می‌توانستی با یک ضربه کوچک روی پیچ ولوم، صدا را دوباره کنی و شیشه‌ها را بلرزانی. غول مطرود دوباره محبوب شده بود و چقدر کشف این ولوم پنهانی لذت‌بخش بود! تا مدت‌ها بعد کارمان شده بود غافلگیری مهمانان با ولوم پنهانی و ذوق کردن از شگفتی آن‌ها.

حالا این خاطره ولوم چند روزی است که مدام در ذهنم رژه می‌رود. ولوم ضبط ماشین خراب شده و صدارا کم نمی‌کند. با کمک کنترل صدارا کم می‌کردم که الان کنترل هم از مدار خارج شده و همکاری نمی‌کند. صدای ضبط روی عدد مشخصی مانده است. من در مقام رضا قرار گرفته‌ام! هیچ تلاشی نمی‌کنم، سعی می‌کنم به حجم صدا خودم را عادت بدهم و بعد به گردش روزگار فکر کنم که آدمیزاد در موقعیت‌های متفاوت و متناقض قرار می‌گیرد و مجبور به کنش و تصمیم می‌شود، مجبور می‌شود در موقعیت‌های مختلف تصمیم‌های متفاوت بگیرد، اما اگر زندگی یک ولوم پنهانی داشت چه؟ اگر باید آن ولوم پنهان را پیدا کنیم و بعد بنشینیم از روی فرصت صدای زندگی‌مان را تنظیم کنیم چه؟ ولوم پنهان زندگی را باید پیدا کنیم و روی عدد مناسب تنظیم کنیم. این ولوم احتمالاً در میانسالی پیدا خواهد شد، جایی که می‌فهمی بقیه زندگی هم روی همین جاده پیش خواهد رفت و تو باید عادت کنی و به مقام رضا برسی و دست از کنجکاو و کشف دکمه‌های جدید برداری....

تجربه‌های شخصی غمناک، بی‌آن که آمادگی داشته باشم، شروع می‌شود، آن قدر زود که نمی‌توانم تابلو سه‌گوش خطر را بالا ببرم، دستم را تکان بدهم و بگویم نه! الان وقتش نیست. بارش‌ها باید متوقف شوند. سیل همه‌جا را برمی‌دارد. انگار ابرهای پر باران، ابرهای حجیم شده از آب، سنجاق شده‌اند به آسمانم، به آسمانمان و قبل از این که کاری از دستم بر بیاید، سیل آمده. معلوم است که من غرق می‌شوم. غم و شادی پنهان در خاطره‌ای قدیمی، وقتی دوباره از یک جا سر در بیارم و دیوار سد را بشکند، مگر راه نجاتی هم باقی می‌ماند؟ رجوع گذشته، شکستن سد زمان، محو شدن فاصله‌ای که از آن خاطره سپری شده. کی می‌تواند چنین قدرتی را انکار کند؟ آدم‌ها طاقتشان کم است. کمک‌ها از راه می‌رسند. دستی روی شانه‌ات و جمله ساده «چی شده؟» قرار است سیل زده را احیا کند اما این کافی نیست. دیگر همه‌مان می‌دانیم که زمان زیادی لازم است که دیوارهای خراب شده دوباره سرپا بایستند، روال عادی زندگی بازگردد و آرامش آسته‌آسته جلو بیاید. اما هنوز هواشناسی مشغول بررسی سامانه‌های بارشی است و کاش قبل از حادثه‌ای دیگر دستی بیاید و برای مدتی کوتاه سنجاق ابرها را باز کند.

اگر اهل موسیقی بدون کلام هستید، به‌تازگی سایت بیپ‌تونز آلبوم «شنیدیدار» کورش بهراد را منتشر کرده است. این آلبوم گزیده‌ای از آهنگ‌سازی‌های این هنرمند جوان اهوازی در حوزه موسیقی تئاتر، انیمیشن و فیلم کوتاه است. شنیدن آلبوم «شنیدیدار»، به‌ویژه قطعه «خواب سگی»، رادر این روزها پیشنهاد می‌کنم: با ولوم بالا یا با هدست گوش کنید.

اول اردیبهشت‌ماه جلالی که به نام سعدی گره خورده است، بد نیست که غزلی ماندگار از او را دوباره بخوانیم و بخوانیم و بدویم... ای یار جفا کرده پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده در کوی تو معروفم و از روی تو محروم گرگ دهن آلوده یوسف ندریده ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند افسانه مجنون به لیلی نرسیده در خواب گزیده لب شیرین گل اندام از خواب نباشد مگر انگشت گزیده بس در طلبت کوشش بی‌فایده کردیم چون طفل دوان در پی گنجشک پریده مرغ دل صاحب نظران صید نکردی الا به کمان مهره ابروی خمیده میلست به چه ماند به خرامیدن طاووس غمزت به نکه کردن آهوی رمیده گر پای به در می‌نهم از نقطه شیراز ره نیست تو پیرامن من حلقه کشیده با دست بلورین تو پنجه توان کرد رفتیم دعا گفته و دشنام شنیده روی تو مبیناد دگر دیده سعدی گر دیده به کس باز کند روی تو دیده